

## روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار<sup>۱</sup>

محسن رحمتی<sup>۲</sup>

### چکیده

واحه خوارزم با داشتن فرمانروایان محلی موسوم به خوارزمشاهیان و بهره مندی از خودمختاری داخلی از نظر سیاسی همیشه جزئی از ایران بود و فقط حمله مغول موجب گسیختگی این پیوند گردید. در دوره تیموری و صفوی، این پیوند به شکل دیگری تجدید گشت، اما با سقوط همزمان صفویه و عربشاهیان خوارزم، دوباره وحدت و امنیت سیاسی ایران از بین رفت و رقابت سران و سرداران در نواحی مختلف کشور و از جمله خوارزم آغاز شد. این آشفتگی نزدیک به یک قرن - بدون احتساب ایام سلطنت نادرشاه - در اداره امور سیاسی ایران باقی ماند تا با روی کار آمدن قاجارها امنیت و وحدت سیاسی کشور تجدید گردید. در همین زمان با ظهور سلسله بنی ایناق در خوارزم، همین سرنوشت برای آن واحه نیز رقم خورد. این مقاله در پی آن است که ضمن شناسایی تحولات داخلی خوارزم، زمینه‌های استقرار بنی ایناق (قنقرات‌ها) را بررسی کند. سپس با مطالعه روابط فیما بین خوانین قنقرات با دولت قاجار، نحوه تداوم یا تغییر در پیوند سنتی خوارزم با ایران را تبیین کند.

واژگان کلیدی: قاجاریه، خان نشین خیوه، بنی ایناق، قنقرات‌ها.

<sup>۱</sup> تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۷/۱۶ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۰/۲۵

<sup>۲</sup> استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان [mohsenrahmati45@gmail.com](mailto:mohsenrahmati45@gmail.com)

## مقدمه

با زوال قدرت تیموریان، دسته ای از اوزبکان موسوم به عربشاهیان (یادگاری‌ها) در ۹۱۷ ق. / ۱۵۱۱م. بر ناحیه خوارزم مسلط شدند و دولتی ایلیاتی به مرکزیت اورگنج - بعدها خیوه - را بنیاد نهادند که به خان‌نشین خیوه معروف است. اگر چه قلمرو این خان‌نشین شامل خوارزم، اطراف دریاچه خوارزم، منقشلاغ و اوستی اورت بود و بر بخشی از ایلات ترکمن که در کوهستان بلخان، حاشیه شمال غربی قراقوم و شرق دریای مازندران ساکن بودند نیز حکومت می‌کردند، اما گاهی بخش‌هایی از واحه‌آخال، دهستان و مرو را نیز مقطعی و موقتی زیر سلطه می‌گرفتند و بدین ترتیب از جنوب با ایران (سلسله‌های صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه) همسایه بودند.

خان‌نشین خیوه به دلیل کمبود و فقدان منابع مکتوب شناخته شده نیست. بنا براین، تدوین تاریخ این خان‌نشین بسیار دشوار است و ارائه گزارش منظم و مدون از تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن نیز ناممکن است.

پادشاهان صفوی، این خان‌نشین را تحت سلطه و سیادت خود درآوردند (وزارت امور خارجه: ۷۴-۸۳) و با زوال صفویان در اوایل قرن دوازدهم، مدتی اوضاع داخلی ایران و خان‌نشین خیوه آشفته شد. با روی کار آمدن نادرشاه افشار و غلبه بر ایلبارس خان، خان خوارزم در ۱۱۵۳ ق. دوباره سیادت سنتی دولت مرکزی ایران بر ایالت خوارزم تجدید شد. امادری پیوند بار دیگر از هم گسست. (رحمتی، ۱۳۸۷: ۵۳-۵۵) در خلال آشفتگی سیاسی که پس از مرگ نادرشاه به وجود آمد، همه ایالات ایران - که خیوه را هم باید یکی از آنها دانست - دستخوش هرج و مرج و تاراج ایلات و قبایل شد تا اینکه در اوایل قرن ۱۳ هجری با ظهور تقریباً هم‌زمان سلسله قاجار به عنوان دولت مرکزی و سلسله بنی‌آیناق در خیوه، آشفتگی‌ها پایان یافت.

حال سؤال این است که با خاتمه دوران آشفتگی و روی کار آمدن این دو سلسله چه تغییراتی در پیوندهای میان این خان‌نشین با دولت مرکزی ایجاد شد؟ و چرا؟ به عبارت دیگر هدف مقاله حاضر آن است که پاسخی روشن به این پرسش دهد که روابط خان‌نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجارها چگونه بود و تحت تأثیر چه عواملی قرار داشت؟

### اوضاع سیاسی خوارزم پیش از قاجارها

پس از مرگ نادرشاه در ۱۱۶۰ق. سلطه حکومت مرکزی بر خان نشین خیوه از میان رفت و قدرت به دست سران ایلات و طوایف محلی افتاد. در این زمان، گروههای قومی مختلفی در آن خان نشین زندگی می‌کردند که مهم‌ترین آنها، طوایف موسوم به اوزبک بودند. به گفته وامبری در این زمان، اوزبکان از زندگی کاملاً ایلیاتی دست کشیدند و به کشاورزی و یک‌جا نشینی روی آوردند. او ۳۲ تیره از تیره‌های مختلف اوزبک را نام می‌برد که مهم‌ترین آنها قنقرات و منغیت‌ها بودند. (وامبری، ۱۳۷۴: ۴۴۰) دومین گروه، ترکمن‌ها بودند که بیشتر در نواحی حاشیه جنوبی و شرقی خان نشین مستقر شدند و زندگی کاملاً ایلیاتی داشتند. (گروودکوف، نسخه خطی: گ ۲۲-ب ۳۵ الف) در حاشیه شمالی خان نشین نیز دستجاتی از ایلات قزاق و قره‌قالپاق حضور داشتند. (وامبری، ۱۳۷۴: ۴۴۳) این ایلات و قبایل، به خاطر نوع معیشت ایلیاتی به سلطه دولت مرکزی رغبتی نشان نمی‌دادند.

از بومیان ایرانی منطقه، تعداد اندکی به جای مانده بود که زبانشان نیز به ترکی تغییر یافته و تحت عنوان سارت (تاجیک) معروف بودند. (همان: ۴۴۴) رابطه سارت‌ها با اوزبکان تیره بود؛ در نتیجه، در هرم قدرت جایگاه مناسب و مقتدری نداشتند. آخرین گروه از ساکنان خیوه را باید ایرانیان شیعی دانست. این افراد را در طول دو قرن پیش اوزبکان و دیگر ایلات خان نشین، از نواحی مختلف ایران ربوده و در بازارهای برده فروشی خیوه فروخته بودند. اوزبکان آنها را به کارهای کشاورزی می‌گماشتند و اگر چه پس از مدتی می‌توانستند آزاد شوند، اما رونق کسب و کار - اعم از تجارت یا کشاورزی - باعث می‌شد تا در همان جا بمانند. بنا براین، ایرانیان خیوه یا برده و یا بردگان آزاد شده بودند. آنها در سایه درایت و تدبیر خود، بسیاری از مناصب عالی‌ه را در دست داشتند (کستنکو، ۱۳۸۳: ۸۲) و یکی از گروههای قومی پرجمعیت خان نشین به شمار می‌آمدند. همیشه به حکومت مرکزی علاقه داشتند و منتظر بودند تا پس از حمله سپاه دولت مرکزی به خیوه، با برپایی شورش، مقدمات سقوط خوانین خیوه را فراهم آورند. (هدایت، ۱۳۸۵: ۶۵-۶۳)

در تکاپوی ایلات برای تصاحب قدرت، در خان نشین خیوه دو ایل قنقرات و منغیت با یکدیگر رقابت جدی داشتند. بالاخره قنقرات‌ها برتری یافته و محمد امین بی، سرکرده آنها توانست در ۱۱۶۹ق. / ۱۷۵۵ م. منصب ایناکی (وزارت) را از آن خود کند. او ظاهراً

توانست برای مدتی آرامش را در خان نشین خبوه برقرار نماید، اما به طور اسمی قدرت در دست خوانین قزاق بود که از دشت قبیچاق به آنجا فراخوانده می‌شدند. (بخاری، ۱۹۷۰: ۷۸) پس از درگذشت محمد امین ایناق در ۱۱۸۶ ق. ۱۷۷۲ م. پسرش عوض‌بی ایناق جانشین وی گردید، اما رقابت شدید بین قنقرات‌ها و منغیت‌ها از یک سو و درگیری با اوزبکان آرال از سوی دیگر، اوضاع را به شدت آشفته کرد و به ترکمن‌های یموت نیز فرصت داد تا خود را در این مبارزات وارد کنند و بدون اعتناء به ایناق و خان‌پوشالی قزاق در اطراف خان‌نشین ترکتازی و تاراج کنند. (Munis&Agahi, 1999: 117). عوض بی ایناق با همان وضعیت بی ثبات و ضعیف توانست تا زمان مرگش در ۱۲۱۹ ق. ۱۸۰۴ م. منصب ایناقی را برای خود و خاندانش حفظ کند. (بخاری، ۱۹۷۰: ۸۰) لذا خاندان و فرزندان وی به بنی ایناق یا ایناقیان نیز شهرت دارند.

#### سلسله قنقراتیه (بنی ایناق)

پس از عوض بی، پسرش ایلتوزر در ۱۲۱۹ ق. ۱۸۰۴ م. به ایناقی رسید. او نخست تصمیم به تحکیم قدرت و سرکوبی رقیبان گرفت. از آنجا که تحقق این خواسته را با وجود خان قزاق غیر عملی می‌دانست، به رغم مخالفت رقیبان، خان قزاق را برکنار کرد و خود به تخت نشست. او دو سال بعد (۱۲۲۱ ق. ۱۸۰۶ م.) در جنگ با امیر حیدر - امیر منغیتی بخارا-کشته شد. برادرش محمد رحیم خان (حک: ۱۲۴۰-۱۲۲۱ ق. ۱۸۲۴-۱۸۰۶ م.) به جای وی نشست. (بخاری، ۱۹۷۰: ۹۱-۸۶)

پس از مرگ رحیم خان در ۱۲۴۰ ق. ۱۸۲۴ م. پسرش، رحمان قلی توره به تخت نشست. (هدایت، ۱۳۷۳: ۳۹۶) با توجه به آنکه مورخان در سال ۱۲۴۱ ق. ۱۸۲۵ م. برادر مهترش، الله قلی خان را خان خبوه معرفی می‌کنند (خاوری، ۱۳۸۰: ۶۳۳) و از طرفی نیز خبر می‌دهند که رحمان قلی به منصب ایناقی تعیین شده است و تا آخر حکومت برادر زنده بود (محمد حکیم خان، ۲۰۰۶: ۲۸۸)، می‌توان استنباط کرد که گویا الله قلی خان با توسل به سنت ارشدیت، در ۱۲۴۲ ق. ۱۸۲۶ م. وی را کنار زده و خود به حکومت نشسته باشد. الله قلی نیز با اعمال حاکمیت بر ایلات منطقه، قلمرو خان نشین را به منتهای وسعت خود رسانید (بار تولد، ۱۳۵۸: ۳۰). با مرگ وی در ۱۲۶۰ ق. ۱۸۴۴ م. پسرش رحیم قلی خان به جای وی نشست که اطلاع چندانی از او در دست نیست.

## روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۸۹

با مرگ رحیم قلی خان در سال ۱۲۶۲ق. / ۱۸۴۶م. برادر کهنترش محمد امین خان به جای وی نشست. (ریاضی هروی، ۱۳۷۲: ۲۵) تلاش او برای مطیع نمودن ترکمن‌های خراسان، وی را رو در روی سپاه قاجار قرار داد و در جمادی الآخر ۱۲۷۱ق. / مارس ۱۸۵۵م. در میدان جنگ کشته شد. (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۴۸-۱۲۴۷) سپاه شکست خورده خیوه در حین مراجعت، یکی از عموزادگان محمد امین خان به نام عبدالله خان را به خانی نشانند. اما با ورود به خیوه، مدعیانی برای وی پیدا شد و ایل یموت نیز سر به شورش برداشتند. او پس از سرکوبی این مدعیان برای تأدیب ایل یموت حرکت کرد، اما از آنها شکست خورد و در معرکه به قتل رسید. برادرش قتلغ خان که به رغم جراحت از میدان بدر رفته بود به جای وی نشست. سه ماه حکومت کرد و سر انجام با توطئه یموت‌ها و یکی از مدعیان حکومت به قتل رسید. این امر به مبارزه خونین میان اوزبکان و یموت‌ها انجامید که در پی آن، تا مدتی تخت حاکمیت خیوه را بدون سرپرست گذاشت. (وامبری، ۱۳۷۴: ۴۵۳-۴۵۲)

سرانجام صید محمد خان، فرزند محمد رحیم خان در ۱۲۷۲ق. / ۱۸۵۶م. به حکومت رسید. (همان: ۴۵۴) وامبری از ناتوانی این خان در اداره امور و لگام گسیختگی ایلات و طوایف خان نشین خبر می‌دهد. اما با توجه به کوچ دسته جمعی یموت‌ها به طرف استر آباد به نظر می‌رسد که در برابر یموت‌ها موفق بوده است. (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۸۵) با مرگ وی در ۱۲۸۱ق. / ۱۸۶۴م. پسرش صید محمد رحیم به تخت خانی نشست. (باسورث، ۱۳۸۱: ۵۵۵)

روسیه در این زمان ساحل شرقی رود سیحون را تا تاشکند تصرف کرده بود. سپس با استفاده از اختلافات داخلی خان خوقند و امیر بخارا به پیشروی در قلمروی آنها پرداخت و امیر منغیتی بخارا به رغم مقاومت امیر مظفرالدین سلطه خود را در سال ۱۲۸۲ق. / ۱۸۶۵م. بر امیر نشین بخارا گستراند. (سامی، ۱۹۶۲: ۲۷-۲۹ / دیدرل، ۱۳۰۸: ۱۹-۲۰)

از آنجا که صید محمد رحیم بهادر، خان خیوه از ۱۲۸۴ق. / ۱۸۶۷م. به بعد نقش رهبری را در مبارزه با پیشروی روس در ماوراءالنهر بر عهده داشت و با تحریک قبایل قزاق به شورش علیه روسیه، سعی در انجام این کار می‌نمود (Allworth, 1994: 143) و حتی تلاش کرد در دشت قیچاق و اوستی اورت نیز وارد شود و با سلطه بر آن طوایف، موقعیت خود را در برابر روسیه تقویت کند. (Ross, 1899: 258) لذا به رغم مخالفت

## ۹۰ فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س ۱۳، ش ۴۹، زمستان ۱۳۹۰

انگلستان، سپاه روسیه در ۱۲۹۰ق/۱۸۷۳م. از سه جبهه به صورت همزمان به خيوه تاخت و پس از شکست مدافعان و قتل عام تعداد زیادی از افراد، آن خان نشین را تصرف کرد. صید محمد رحیم خان ناچار به انعقاد معاهده گندمان تن در داد و تابع روس‌ها شد. (کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۱۷ و ۲۲-۲۳ / باسورث، ۱۳۸۱: ۵۵۶)

### دوره بندی روابط خان نشین خيوه و دولت مرکزی

مناسبات خان نشین با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار، همواره یکسان نبود و تحت تأثیر علل و عوامل متعدد تحول یافت. تطور این مناسبات چند مقطع زمانی متمایز را نشان می‌دهد که براساس آن می‌توان این مناسبات را به دو دوره کلی تقسیم نمود.

**الف - استیلای بنی ایناق بر خوارزم و حمله به نواحی شمال خراسان (مرحله ستیز)**  
نخستین مرحله از مراحل روابط میان بنی ایناق و قاجارها، روابط خصمانه فیما بین است که حدود چند دهه از ۱۲۲۰ق. تا حدود ۱۲۴۸ق. ادامه دارد. با روی کار آمدن همزمان هر دو سلسله، روابط آنها از ۱۲۲۰ق. آغاز شد و رویکرد ستیزه‌آمیز داشت، زیرا بنی ایناق قصد داشتند علاوه بر استقلال عمل در خوارزم، ایلات ترکمن شمال خراسان را نیز زیر فرمان بگیرند؛ در حالی که قاجارها نیز می‌خواستند بر کلیه قلمروی صفویه - که خوارزم نیز جزئی از آن بود - اعمال حاکمیت نمایند. اما گرفتاری در جنگ با روسیه و عثمانی مانع از ایفای نقش فعال و اقدام جدی برای تحقق این امر شد. گرچه از اواخر حکومت فتحعلی شاه، دگرگونی اساسی در روابط فیما بین ایجاد گردید، با این حال هنوز برخی از اعضای این خاندان روابط خصمانه با دولت قاجار را ادامه دادند و از تعرضات خود به نواحی شمال خراسان، استرآباد و مداخله در امور ترکمن‌های ساکن در آن نواحی دست برنداشتند. (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۵۲-۱۲۵۱)

**ب - نزدیکی بنی ایناق به دربار قاجار و تلاش قاجارها برای اعمال حاکمیت بر آنها (مذاکره و گفتگو)**

این مرحله از اواخر حکومت فتحعلی شاه آغاز شد و تا سال‌های نخستین حکومت ناصرالدین شاه ادامه یافت. در این مرحله دربار قاجار، ضمن مقابله با تاخت و تاز خان

## روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۹۱

نشین خیوه تلاش می‌کرد با استفاده از روابط دیپلماتیک و از طریق گفتگو بر آنها اعمال حاکمیت نماید.

با خاتمه جنگ‌های ایران و روس در ۱۲۴۳ق. / ۱۸۲۸م. برای حکومت مرکزی فراغتی حاصل آمد تا در سایه آن بتواند متوجه حل مشکلات و مسایل سیاسی موجود در نواحی شرق کشور گردد. این روند با اعزام عباس میرزا نایب السلطنه به خراسان در ۱۲۴۷ق. / ۱۸۳۱م. آغاز شد و تا شکست مرو در ۱۲۷۷ق. / ۱۸۶۱م. ادامه یافت. در این دوره با اعمال حاکمیت بر حکمرانان یاغی خراسان و ایلات ترکمن آن منطقه، سلطه حکومت مرکزی بر خراسان تحکیم یافت. توجه و مداخلات استعمارگران اروپایی به این مناطق نیز مزید بر علت شد تا خوانین خیوه را از تعرض به شمال خراسان مانع آید؛ در نتیجه از این پس باب روابط سیاسی و مذاکرات میان دربار مرکزی و خان نشین خیوه گشوده شد. سیاست فعال دربار قاجار تا سال ۱۲۷۱ ق. و در پی آن نابسامانی‌های پس از قتل محمدمین خان، راه را برای توسعه حاکمیت قاجارها فراهم کرده بود، اما مداخله استعمار و قضیه هرات در ۱۲۷۳ق. / ۱۸۵۷م. و به دنبال آن شکست مرو (۱۲۷۷ق. / ۱۸۶۱م.)، این فرصت را زایل ساخت. عدم مداخله ایران به روسیه فرصت داد تا ضمن غلبه بر خان نشین خیوه، صفحات شمالی خراسان را نیز اشغال کند و در قرارداد آخال مرزهای شمال شرقی کشور را به رود اترک و دامنه جنوبی کوه‌های کوپه داغ محدود نماید.

این تطور تحت تأثیر عوامل و شرایط ویژه‌ای ایجاد شد که معرفی و تبیین چگونگی اثرگذاری آنها به شرح ذیل است:

### الف - استقلال طلبی خان خیوه

با تأسیس سلسله قاجاری در آغاز سده سیزدهم هجری، دولت مقتدری در ایران روی کار آمد که آرزوی سلطه بر کل قلمروی صفویه را داشت. از موضع گیری آقا محمد خان نسبت به خان نشین خیوه اطلاعی در دست نیست، اما جانشینان وی با استناد به شواهد و سوابق روشن تاریخی، خان نشین خیوه را تبعه خود می‌دانستند (ناطق، ۱۲۹: ۱۳۵۴) که گرفتاری ایران در جنگ با روسیه از ۱۲۱۸ ق. / ۱۸۰۳م. - یک سال پیش از تشکیل سلسله قنقراتی - امکان اعمال حاکمیت بر خیوه را از آنها گرفت.

این امر به ایلتوزرخان فرصت داد تا سلسله قنقراتی را با کنار زدن خان پوشالی قزاق تأسیس کند.

از آنجا که سران ایلات و طوایف مختلف مستقر در منطقه طی دوران فترت پس از صفویان به ضعف حاکمیت مرکزی خوگرفته بودند، طبیعی بود که نخستین خواسته ایلتوزرخان استقلال از دولت مرکزی ایران باشد و در این زمینه به اقداماتی چند دست یازید. نخست، قرائت خطبه سلطنت به نام خود بود که به رغم میل سران ایلات رقیب انجام شد. (بخاری، ۱۹۷۰: ۸۱) تا این زمان در خوارزم ضرب سکه معمول نبود و سکه‌های شاهان ایران یا امیران بخارا در آنجا رواج داشت. ایلتوزر برای تکمیل استقلال قلمرو خود به ضرب سکه نیز اقدام کرد، اما عمر وی کفاف نداد تا مسکوکات خود را ببیند. (همان: ۸۰، ۷۸) بدین ترتیب اگر چه ناکام ماند، با این حال شیوه او در استقلال طلبی از حکومت مرکزی توسط جانشینانش تداوم یافت.

#### ب- منافع اقتصادی و اختلافات مذهبی

اساس اقتصاد خوارزم از دیرباز بر کشاورزی استوار بود که از طریق سیستم پیشرفته آبیاری انجام می‌شد. (بار تولد، ۱۳۵۸: ۱۹-۱۷). همچنین قرار گرفتن در حد فاصل ایران، ماوراء النهر، ترکستان و دشت‌های اطراف ولگا و اروپای شرقی از دیرباز به خوارزم اهمیت تجاری بخشیده بود. با استیلای ایلات بر این منطقه، دامپروری به فعالیت اقتصادی غالب مبدل شد، اما اهمیت تجارت آن ناحیه تغییر چندانی نیافت. (بار تولد، ۱۳۵۸: ۲۵) بدین ترتیب، تجارت برده نزد ایلات مختلف آن خان نشین که برای تأمین مایحتاج ضروری با مناطق همجوار به تجارت و مبادله کالا می‌پرداختند، بالاترین اهمیت را داشت. عموماً این بردگان از شیعیان ایران بودند که بر پایه قواعد مذهبی اوزبکان، در آن زمان، خرید و فروش آنها مجاز شمرده می‌شد. (کستنکو، ۱۳۸۳: ۲۶۶) بر این اساس، خوانین و ایلات خیوه با تاخت و تاز بر خراسان و اسارت شیعیان و غارت اموال‌شان، ضمن تأمین منافع اقتصادی با عمل به تکلیف مذهبی خود برای کسب رضایت الهی تلاش می‌کردند. بنابراین تجارت برده، خیوه را به عنوان پایتخت خان‌نشین به یکی از بزرگ‌ترین مراکز برده‌فروشی عصر تبدیل کرد. (رحمتی، ۱۳۸۷: ۵۵-۵۱)

محمد رحیم خان، اولین تاخت و تاز رسمی در شمال خراسان را در سال ۱۲۲۸ ق/ ۱۸۱۳ م. انجام داد. وی در این حمله، درگز را نیز در محاصره گرفت که با



### روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۹۳

شیوع بیماری وبا ناچار به ترک آنجا و مراجعت به خیوه شد. (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۴۹) وی با انعقاد معاهده گلستان در شوال ۱۲۲۸ق. / اکتبر ۱۸۱۳م. و فراغت شاه قاجار بيمناک شد و با اعزام سفیری به نام ملک علی از این اقدام عذرخواهی نمود. دربار قاجار عذرخواهی او را پذیرفته و سفیرش را با احترام بازگرداند. (خاوری، ۱۳۸۰: ۳۷۵). از آن پس، رحیم خان هر زمان که خود به واسطه مشکلات نمی‌توانست به خراسان بتازد، انجام این کار را به یک عامل می‌سپرد تا با مداخله در امور مربوط به ایلات ترکمن و حمله به اهالی خراسان و استرآباد، ضمن کسب غنایم برای دولت مرکزی نیز اسباب زحمت فراهم کند. (همان: ۶۰۷ و ۵۳۰-۵۲۹)

رحمان‌قلی خان نیز در اوایل حکومتش (۱۲۴۰ق. / ۱۸۲۴م.) به قصد کسب غنیمت و اسیر به خراسان تاخت، اما با فرا رسیدن فصل سرما مجبور به ترک خراسان شد. (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۱۵۰) الله‌قلی خان نیز بارها به تاخت و تاز در شهرهای خراسان و چپاول اهالی آن مناطق و زوار امام رضا (ع) پرداخت. (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۵۲۴، ۴۵۰ / بخارایی، ۱۳۷۷: ۲۲۳) بیشترین نواحی مورد تاخت و تاز خوانین خیوه و ایلات آن خان نشین در سده سیزدهم، منطقه جام و راه زیارتی مشهد - حدّ فاصل شاهرود تا سبزوار - بود و اکثریت اسیران و اموال به تاراج رفته متعلق به زواری بود که از مناطق مختلف کشور عازم زیارت امام رضا (ع) بودند.

### ج- نقش حکمرانان خراسان

خراسان در دوره صفوی همواره مورد تاخت و تاز اوزبکان بود و سلاطین صفوی گروهی از کردها را به شمال خراسان کوچ دادند تا با این تاخت و تازها مقابله کنند و برای آنان تسهیلاتی از قبیل نگهداری سپاه، معافیت مالیاتی و بنیچه‌ای در نظر گرفتند. (stewart, 1911: 284) فقدان حکومت مقتدر مرکزی در ایران طی قرن ۱۲- به استثنای دوران حکومت نادرشاه - باعث شد که سران این ایلات به اداره قلمروی خود مشغول شوند و به دیگر نواحی کاری نداشته باشند.

با تأسیس دولت قاجاری، این حکمرانان به ظاهر سر تسلیم فرود آوردند. دولت قاجار نیز ضمن ابقای آنها<sup>۱</sup>، به انتصاب یک شاهزاده به عنوان فرمانفرمای خراسان برای

<sup>۱</sup> از جمله این حکمرانان می‌توان از رضا قلیخان کُرد زعفرانلو ایلخانی قوچان، محمد خان قرائی حکمران تربت، عباسقلی خان درگزی حکمران درگز و نجفعلی خان بجنوردی نام برد.

نظارت بر این حکمرانان بسنده کرد. این حکام که جرأت و قدرت مقابله با حکومت مرکزی را نداشتند و به ضعف حاکمیت دولت مرکزی خوگرفته بودند، در تابعیت از دولت مرکزی مردّد بودند و همچنان راه خود را می‌رفتند. چنانکه به قول فریزر بر فرمانفرمایان خراسان "ارباب بودند نه رعیت". در پی امنیت خراسان، فلسفه وجودی آنان از بین می‌رفت و بسیاری از امتیازات استقلال مآبانه خود را از دست می‌دادند. لذا برای حفظ این امتیازات می‌کوشیدند تا با جلب حمایت خان خیوه و یا خوانین درّانی افغانستان، خراسان را نا امن جلوه داده و از تحکیم سلطه حکومت مرکزی رها شوند، تاجایی که در سال ۱۲۲۸ ق. / ۱۸۱۳ م. از محمد رحیم خان خواستند تا به خراسان بتازد. البته او نیز کاری از پیش نبرد. (خاوری، ۱۳۸۰: ۳۷۵) بار دیگر در سال ۱۲۳۳ ق. / ۱۸۱۸ م. او را برای حمله به خراسان ترغیب کردند، اما فتحعلی شاه، وی را به خیوه عقب راند. (دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۴۱ و ۴۲۸-۴۲۷)

پس از لشکرکشی نایب السلطنه به خراسان در ۱۲۴۸ ق. این حکمرانان ناچار شدند از دوگانگی دست بردارند و مطیع و یا مخالف شوند. اکثریت مایل به راه دوم بودند و با بهانه‌های مختلف از انجام اوامر عباس میرزا سرپیچی می‌کردند که عباس میرزا با نیروی نظامی، آنها را سرکوب کرد و هواداران شان را پراکنده ساخت. (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۱۶۳) بنابراین، تنها پس از لشکرکشی نایب السلطنه، آنها فهمیدند که باید به وظیفه اصلی خود یعنی مرزداری بازگردند. نایب السلطنه از آنان تعهد گرفت که همه ساله مبلغ معینی مالیات به دولت بپردازند. (فریزر، ۱۳۶۴: ۳۷۶)

با روی کار آمدن محمد شاه (حک: ۱۲۶۴-۱۲۵۰ ق.) و همراه با عصیان حسن خان سالار فرزند آصف الدوله یعنی پسر دایی محمدشاه، این سران دوباره عاصی شدند و به حمایت از سالار برخاستند. (ریاضی هروی، ۱۳۷۲: ۴۹-۲۵)

این رویداد، محمدمامین خان حکمران خوارزم را تحریک کرد تا اهداف و سیاست‌های اسلاف خود، در انتزاع مناطق مورد سکونت ترکمن‌ها از دولت مرکزی و مطیع نمودن آنها را با جدیت بیشتری تعقیب کند. او ضمن ارتباط با حسن خان سالار به تاخت و تاز در شهرهای شمالی خراسان و طلب زکات (نوعی مالیات) از ترکمن‌های آن مناطق پرداخت. (بخارایی، ۱۳۷۷: ۱۳۰-۱۲۹ / هدایت، ۱۳۳۹: ۳۹۴)

#### د- نقش ترکمانان<sup>۱</sup> در مناسبات خان نشین خیوه و دولت مرکزی

ایلات ترکمان که از قرن پنجم به شمال خراسان راه یافتند و در حواشی بیابان قراقوم و منقشلاغ مستقر شدند، در اراضی شرق دریای مازندران ییلاق و قشلاق می‌کردند. چنانکه در ایام قشلاق به صفحات جنوبی یعنی تا کرانه اترک و استرآباد می‌آمدند و در ایام ییلاق به اطراف بلخان و نزدیکی منقشلاغ می‌رفتند. این تراکمه از آن زمان به بعد همیشه به دولت مرکزی ایران - اعم از سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانان و تیموریان - خراج داده و تابع بودند. اما در این زمان که دولت مرکزی اراده و توان اعمال سلطه مستقیم بر خوارزم را نداشت و خوانین خیوه نیز داعیه استقلال داشتند، ترکمانان نیز سرگردان بودند. زیرا محل ییلاق آنها تحت کنترل خوانین خیوه و محل قشلاق آنها تحت نظارت دولت مرکزی بود. هر دو طرف نیز از این ایلات مالیات مربوط به چراگاه را طلب می‌کردند. آنها به لحاظ اشتراک فرهنگی و معیشتی به خان نشین خیوه نزدیک و مایل بودند، اما با توجه به قدرتمندی دولت مرکزی و سابقه اطاعت از حکومت مرکزی به دولت قاجار تمایل داشتند<sup>۲</sup>. این قضیه یعنی تلاش خان نشین خیوه برای مطیع نمودن ترکمن‌ها یکی از عوامل اساسی اختلاف بین آن خان نشین با دولت مرکزی ایران شد.

با اقدامات سرکوبگرانه ایلتوز و محمد رحیم خان جمع‌کشی از ایلات ترکمن، از خیوه به شمال خراسان و استرآباد مهاجرت کردند. (Munis&Agahi, 1999: 186-191) این ترکمن‌ها با استفاده از گرفتاری ایران در نبرد با روسیه در قفقاز، این اراضی را تحت

---

<sup>۱</sup> . ایلات ترکمان یکی از دهها ایلاتی بودند که در دوره قاجار در قلمرو ایران زندگی می‌کردند و بر اساس زندگی ایلی خود نوع رابطه خاصی با مأموران و کارگزاران حکومت مرکزی داشتند. این امر یعنی رابطه ترکمانان با دولت مرکزی خود بحثی جداگانه است و نگارنده امیدوار است که در مقاله مستقل دیگری آن را مورد بررسی قرار دهد. بنا براین در این مقاله فقط به نقش این ایلات در روابط فیما بین خان نشین خیوه و دولت مرکزی در عهد قاجارها پرداخته شده است.

<sup>۲</sup> . در نتیجه چنین روندی بود که برخی از رؤسای ایلات ترکمن به مخالفت با دولت مرکزی برخاستند در حالی که بخش اعظم ایلات ترکمن مطیع حکومت مرکزی و هوادار تحکیم حاکمیت آن بودند. بنا براین از این پس در ادامه مقاله از گروه اقلیت ترکمنی که با حکومت مرکزی یاغی بودند، تحت عنوان عاصیان ترکمن یا ترکمن‌های عاصی یاد می‌شود. و البته به تصریح متون تاریخی، فقط بخشی از ترکمن‌ها در این گروه اقلیت قرار داشتند.

سلطه درآوردند. بخشی از آنها، طبق سنن ایللی خود، در نواحی شمال شرقی ایران تاخت و تاز کردند و جمعی را اسیر نموده و به عنوان برده فروختند. (کستنگو، ۱۳۸۳: ۲۶۶) خوانین خیه نیز به تشویق آنان پرداخته و هر از گاهی به میان ترکمن‌ها لشگر کشیده و آنها را مطیع و رعیت خود می‌خواندند. اما چون توان الحاق این نواحی به قلمرو خود را نداشتند به گرفتن زکات از ترکمن‌ها اکتفا کرده و در صورت عدم پرداخت زکات، آنها را غارت می‌کردند. (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۰۳ و ۲۷۱)

دولت مرکزی ایران به حق، و مطابق سوابق و شواهد روشن تاریخی، خود را مالک اراضی تحت سکونت ترکمن‌ها و حاکم و فرمانروای خود آنها می‌دانست. این ترکمن‌ها به خاطر رهایی از سیادت اوزبکان به سوی جنوب آمده بودند و به تابعیت آنان رضایت نداشتند، اما دولت مرکزی ایران با وجود ناخشنودی و نارضایتی از برخی رفتارهای عصیانگرانه بخشی از آنها، به خاطر مشکلات خود در قفقاز توان سرکوبی خان خیه و مطیع کردن بخشی از ترکمن‌ها را که از اطاعت نسبت به حکومت مرکزی خودداری می‌کردند، نداشت. (خاوری، ۱۳۸۰: ۳۹۵ و ۳۰۷)

شاید بتوان دلایل و انگیزه‌های خوانین خیه از حمله به ترکمن‌ها در این زمان را به دو محور دسته بندی کرد: الف - تعقیب و مطیع نمودن ترکمن‌ها که از یوغ تابعیت آنان گریخته بودند. ب - جلوگیری از تاخت و تاز ترکمن‌ها در خیه و نواحی پیرامون آن (وامبری، ۱۳۷۴: ۲۱۱، ۲۰۷) ترکمن‌ها نیز از نظر اجتماعی و اقتصادی به دولت مرکزی نیازمند بودند، اما از نظر فرهنگی و معشیت ایللی به اوزبکان گرایش داشتند. بنابراین، هر بار خان خیه می‌آمد، مطیع او شده و زکات می‌پرداختند و زمانی که سپاه خراسان می‌رفت اظهار تابعیت می‌کردند. (خاوری، ۱۳۸۰: ۷۸۱ و ۷۶۶-۷۶۴ و ۶۰۷)

به دنبال چنین روندی، خوانین خیه چندین بار بر سر ترکمن‌ها لشکر کشیدند. از جمله در سال ۱۲۳۱ق/ ۱۸۱۶م. محمد رحیم خان به اتک و شمال خراسان لشگر کشید و از ترکمن‌های آن ناحیه مالیات گرفت. (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۸۹) او در ادامه این لشگرکشی به سوی استرآباد نیز پیش رفت تا از ترکمن‌های آن ناحیه نیز زکات بگیرد، اما مهدی قلی بیگ بیگلر بیگی استرآباد وی را عقب راند. (خاوری، ۱۳۸۰: ۴۱۹-۴۲۱) الله قلی خان نیز بارها به میان ترکمن‌های خراسان و استرآباد لشگرکشی نمود و ضمن طلب مالیات، برخی از آنها را به آخال و اتک کوچ داد. (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۰: ۴۵۰ و ۵۲۴/هدایت، ۱۳۷۳: ۴۲۱ و ۴۰۲)

## روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۹۷

فتحعلی شاه پس از خاتمه جنگ با روس برای تثبیت قدرت حکومت مرکزی در خراسان، در سال ۱۲۴۷ ق. / ۱۸۳۱ م. حکومت آن ولایت را علاوه بر آذربایجان به عباس میرزا نایب السلطنه اعطاء کرد. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۶۰۶) برخی رؤسای عاصی ایلات ترکمن، همچون حکمرانان نافرمان خراسان، وقتی خبر تدارکات وسیع نایب السلطنه را شنیدند، عرایضی مبنی بر اطاعت و فرمانبرداری از دولت مرکزی به تهران ارسال کردند. (ناطق، ۱۳۵۴: ۵۹)

او پس از مطیع نمودن برخی حکمرانان خراسان به قلعه سرخس رفت. (فریزر ۱۳۶۴: ۱۳۲-۱۳۰) قلعه و ایلات ترکمن سالور آنجا را در حصار گرفت و قلعه را تصرف کرد. در این زمان الله قلی خان با سپاهیان اوزبک خود تا نزدیکی سرخس آمد و مترصد نتیجه کار بود. اما با پیروزی عباس میرزا، او نیز ناکام به خیوه بازگشت. (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۱۶۴) الله قلی که دیگر جرأت فعالیت علیه دولت مرکزی را نداشت، برای برقراری روابط دوستانه دست به کار شد. (محمد علی خان غفور، ۱۳۷۳: ۵) او که از التیام روابط برخی ایلات عصیانگر ترکمن با حکومت مرکزی بیمناک بود، کوشید تا با ارسال سفیرانی، خود را به عنوان واسطه این روابط صلح آمیز معرفی نموده و منافع خود را حفظ کند. فتحعلی شاه نیز از این اقدام وی استقبال کرده و سفیرانش را به حضور پذیرفت. (خاوری، ۱۳۸۰: ۸۶۲-۸۶۰). گویا با درگذشت فتحعلی شاه و جلوس محمد شاه بر تخت سلطنت نیز برخی هدایا به دربار قاجار ارسال کرده باشد.

بدین ترتیب در طول دهه ۱۲۶۰-۱۲۵۰ ق. / ۱۸۴۴-۱۸۳۴ م. خان نشین خیوه از مداخله در امور ترکمانان در شمال خراسان و استرآباد خودداری کرد، اما محمد شاه نیز برای تثبیت قدرت حکومت مرکزی در آن نواحی کاری نکرد.

با شورش سالار، خان نشین خیوه باری دیگر، به بهانه مطیع نمودن ترکمن‌ها، تاخت و تاز در شهرهای شمالی خراسان و طلب مالیات از ترکمن‌های آن مناطق را از سر گرفت (هدایت، ۱۳۳۹: ۳۹۴) این اقدام، خزانه محمد امین خان را غنی‌تر نمود. (وامبری، ۱۳۷۴: ۴۳۵) او با صرف این هزینه‌ها سعی در ساماندهی نیروی نظامی خود برای توسعه قلمرو و فتوحات بیشتر داشت.

امیر کبیر سعی کرد که با اعمال حاکمیت بر آن دسته از ترکمن‌های سرکش و برقراری روابط دوستانه با خان خیوه به مقابله برخیزد. برای نیل به این مقصود به مقابله نظامی و روابط دیپلماتیک متوسل شد: در خراسان، سلطان مراد میرزا حسام السلطنه را

به عنوان حکمران خراسان، مأمور تنبیه برخی از ترکمن‌های عاصی در مرو و سرخس و مطیع نمودن آنان کرد (خورموجی، ۱۳۶۳: ۹۱) و جعفر قلی‌خان میر پنجه و بیگلر بیگی استرآباد را نیز مأمور سلطه بر یاغیان ترکمن ساکن در دهانه اترک نمود. (هدایت، ۱۳۸۵: ۶۶ و ۶۳-۶۲)

تلاش حسام السلطنه برای مطیع کردن ترکمن‌های عاصی سرخس و مرو، او را با محمدامین خان رو در رو قرار داد. محمد امین خان در نبرد اول شکست خورد و به خیوه عقب نشست (بخارایی، ۱۳۷۷: ۱۲۹) و نوبتی دیگر نیز با یاری ترکمن‌ها به حسام‌السلطنه حمله کرد. اما این بار نیز سپاه او در آق دربند سرخس از حسام‌السلطنه شکست خوردند. (هدایت، ۱۳۸۵: ۶۶) بدین ترتیب حسام‌السلطنه موفق شد ترکمن‌های اطراف مرو و سرخس را مطیع خود ساخته و در سال ۱۲۶۸ ق. ۱۸۵۲ م. و ۱۲۶۹ ق. ۱۸۵۳ م. با احترام وارد مرو شود. او همچنین محافظت از راه کاروان روی مرو به چارجو را به ساخلوی دولتی سپرد و نیز یک ساخلوی دولتی دیگر از سال ۱۲۶۸ ق. ۱۸۵۲ م. برای محافظت اهل مرو از تعرضات خان خیوه در مرو تعیین گردید. محمد امین خان بار دیگر در ۱۲۶۹ ق. ۱۸۵۳ م. به مرو لشکر کشید، اما سپاهیان اعزامی حسام‌السلطنه آن را در مقابل وی حفظ کردند و ناچار به خیوه بازگشت. (ریاضی هروی، ۱۳۷۲: ۶۷ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۵۷-۱۷۵۴)

گرچه روابط دیپلماتیک در زمان محمد شاه نیز برقرار بود. با این حال، امیرکبیر جدی‌تر و فراتر از سفارت‌های پیشین وارد عمل شد. سفیران محمد شاه برای آزادی اسرا می‌رفتند، اما امیرکبیر برای تهدید خان خیوه در مورد مداخله در امور بخشی از ترکمن‌های عصیانگر، سفیر فرستاد. او می‌خواست با قطع حمایت خان خیوه از این دسته از ترکمن‌ها، راه سلطه بر آنها را هموار کند. این مأموریت به رضا قلی خان هدایت واگذار شد که در سال ۱۲۶۷ ق. ۱۸۵۱ م. همراه با آتانایز محرم، سفیر اعزامی به خیوه رفت. (هدایت، ۱۳۸۵: ۷۲-۶۸) خان خیوه، محمد شریف محرم را به عنوان دومین سفیر خیوه همراه با هدایت به دربار ناصر الدین شاه اعزام کرد. (هدایت، ۱۳۸۵: ۸۵)

با خلع و قتل امیرکبیر، هر دو سیاست وی بی نتیجه ماند، زیرا مذاکرات تداوم نیافت و فریدون میرزا فرمانفرما را به جای حسام‌السلطنه به حکومت خراسان فرستادند. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۵۷) اگر چه خطوط کلی سیاست امیرکبیر مبنی بر ایفای نقش فعال در امور ترکمن‌ها و در دست گرفتن ابتکار عمل در آنجا نسبت به خان خیوه

## روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۹۹

حفظ شد و تداوم یافت. بخش از عاصیان ترکمن نیز این موضوع را متوجه شده بودند و احساس می‌کردند که سیاست دولت ایران نسبت به آنان در حال تغییر است. به همین خاطر از علایق پیشین خود - عصیان و سرکشی نسبت به حکومت مرکزی - بتدریج جدا گردیدند و مطیع حکومت ایران شدند و از سال ۱۲۶۷ ق. / ۱۸۵۱ م. به بعد رؤسا و ریش سفیدان مرو، آخال و سرخس به دربار فرمانفرمای خراسان و حتی به تهران آمدند و به شاه ایران اظهار اطاعت نمودند. (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۱۹-۱۱۸)

از آن سو، خان خیوه نمی‌خواست به راحتی از ادعای مالکیت و حکومت بر ترکمن‌ها دست بردارد و به حداقل سود آنها یعنی زکات قانع بود. او در سال ۱۲۷۰ ق. / ۱۸۵۴ م. محمد نیاز بای از سران حکومت خود را برای گرفتن زکات به میان ترکمن‌ها فرستاد، اما ترکمن‌های سرخس که مدت‌ها با دولت مرکزی از سر صدق و صفا بودند، او را کشتند. (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۴۸-۱۲۴۷) این امر، لشگرکشی محمد امین خان در ۱۲۷۱ ق. / ۱۸۵۵ م. را در پی داشت. ترکمن‌ها تصمیم به مقاومت گرفتند و از فریدون میرزا والی خراسان نیز یاری خواستند. دولت قاجار که از سیاست فعال امیر کبیر در مورد ترکمن‌ها عقب نشینی کرده بود، این کمک را با تأخیر ارسال نمود.

قبل از رسیدن سپاه دولت مرکزی، ترکمن‌ها توانستند سپاه خیوه را تار و مار کنند. همین که آثار شکست و زلزله در سپاه اوزبک نمودار شد، سپاه فریدون میرزا رسیده و بلافاصله وارد عمل شد و آنها را در هم کوفت. چنانکه حدود ۳۲ نفر از سران دربار خوارزم به همراه محمد امین خان به قتل رسیدند. سرهای آنان را از تن جدا و به تهران ارسال کردند. (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۴۶-۱۴۳ / ریاضی هروی، ۱۳۷۲: ۷۱) از این زمان به بعد، راه برای اعمال حاکمیت حکومت مرکزی بر همه ایلات ترکمن و همچنین خان نشین خیوه هموار گردید، اما واقعه هرات در ۱۲۷۳ ق. و به دنبال آن جنگ بدفرجام مرو در ۱۲۷۶ ق. مانع از تحقق این امر گردید.

### ه- اختلاف خان نشین خیوه با امیر نشین بخارا

قلمرو خان نشین خیوه از طرف شرق و جنوب شرقی به قلمروی امیر نشین بخارا محدود می‌شد. با توجه به وجود بیابان قزل قوم و قرا قوم در حد فاصل هر دو خان‌نشین، نمی‌توان حدود قلمرو و مرز میان آنها را به دقت تعیین کرد. اما از آنجا که تنها نقطه مسکونی میان هر دو قلمرو، یعنی شهر چارجوی و قراکول در کنار جیحون

تابع امیر بخارا بودند، می‌توان آن را مرز میان دو خان نشین دانست. با این حال، حضور طوایف و ایلات ترکمن و اوزبک در اطراف بیابان قزل قوم و قراقوم و تردد آنها بهانه‌ای برای اختلافات آنها به دست می‌داد.

بر اساس منابع موجود، ریشه نژادی هر دو خاندان حکومتگر در بخارا و خیوه مشترک است و علاوه بر آن، هر دو خاندان پیرو مذهب تسنن و از لحاظ معیشتی نیز ایللیاتی بودند و اشتراکات فراوانی داشتند. اما میان هر دو خاندان، از قرن دهم به این سو دشمنی و اختلاف شدیدی وجود داشت. اگر چه منابع در خصوص علل آن، اطلاعات کافی به دست نمی‌دهند. با این حال، مطابق داده‌های موجود به نظر می‌رسد که علت اساسی برای این اختلاف را بتوان چنین فرض و تبیین کرد که با توجه به اینکه این دشمنی و کدورت بین خوانین خیوه و خوانین ماوراءالنهر دو جانبه بود و تا اوایل قرن بیستم و زمان استیلای روسیه بر ماوراءالنهر و خوارزم ادامه داشت، (بوستانی بخارایی، ۱۳۸۸: ۵۵) می‌توان تصور کرد که یکی از دلایل این اختلاف بسیار عمیق مربوط به حوادث پیشین بوده است و ریشه در اختلافات سنتی دو قلمرو داشت. بدین معنی که از اوایل قرن دهم هجری بین عربشاهیان خوارزم با خوانین ماوراءالنهر اختلاف پیش آمد و تا حدود دو قرن ادامه یافت. (رحمتی، ۱۳۹۰: ۱۰۳-۱۰۱) پس از استقرار سلسله بنی ایناق در خیوه و سلسله منغیتی‌ها در بخارا این اختلافات همچنان تداوم یافت و به چندین بار درگیری میان طرفین منجر گشت. از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

در ۱۲۲۱ق/۱۸۰۶م. ایلتوزرخان به خان نشین بخارا حمله کرد و در جنگ با امیر حیدر، امیر منغیت بخارا کشته شد. (بخاری، ۱۹۷۰: ۸۶-۸۰) برادر و جانشینش محمد رحیم خان پس از تسلط بر اوضاع به بخارا تاخت و ضمن غارت شهر، غنایم و اسیران فراوانی را تصاحب نمود. جانشین وی الله یار خان نیز در ۱۲۵۸-۱۲۵۷ق./ ۱۸۴۱-۱۸۴۲م. از گرفتاری امیر نصرالله امیر منغیت بخارا در جنگ با خانات خوقند استفاده کرد و ترکمن‌های مجاور جیحون که رعیت و تابع بخارا بودند را به بهانه آنکه رعایای وی اند، به خیوه کوچاند. در نتیجه امیر نصرالله پس از خاتمه جنگ با خوقند در ۱۲۵۹ق./ ۱۸۴۳م. به او حمله کرد و در دو بار پیاپی وی را مغلوب نمود. اما با حمله خان خوقند، بدون نتیجه با الله قلی خان صلح کرد و بازگشت. (ظفرنامه خسروی، ۱۳۷۷: ۲۰۱-۱۸۹/ سفرنامه بخارا، ۱۳۷۳: ۷۲) پس از مرگ او در ۱۲۶۰ق./ ۱۸۴۴م.



## روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۱۰۱

پسرش رحیم قلی خان به حکومت رسید که اطلاع زیادی درباره وی در دست نیست. فقط اگر بتوان به روایت وامبری در خصوص کوچ اجباری ایلات جمشیدی ساکن در اطراف رود مرغاب به خیوه توسط این خان اعتماد کرد، (وامبری، ۱۳۷۴: ۴۴۹) باید گفت که سیاست کلی وی نیز در تداوم راه اسلاف خود مبنی بر اعمال حاکمیت بر ایلات ترکمن بود که البته امیر بخارا با مقابله مناسب او را ناکام گذارد.

### و- مداخلات دول استعمارگر اروپایی

در اوایل قرن نوزدهم، دامنه رقابت‌های استعماری دول اروپایی به ایران رسید. در این زمان تسلط انگلستان بر شبه قاره هند، دول رقیب به ویژه فرانسه و روسیه را به واکنش واداشت. این رقیبان بر آن شدند تا با حمله به هندوستان، آن کشور را تحت فشار قرار دهند. در راستای چنین سیاستی، ایران به معنای عام آن (مشمول بر قفقاز، افغانستان، ماوراءالنهر و ترکستان) به عنوان دروازه هند مورد توجه این کشورها قرار گرفت. بدین معنی که روسیه و فرانسه از منظر سیاست تعرضی به هند، ایران را به عنوان پایگاهی جهت نفوذ در هند می‌نگریستند و انگلیس نیز از منظر دفاع از هند به آن توجه داشت. خان نشین خیوه هم (به عنوان جزئی از ایران) از همین منظر مورد توجه هر دو طرف بود.

بنابراین، در اوایل سده نوزدهم الکساندر پل اول<sup>۱</sup> تزار روسیه که با ناپلئون بناپارت<sup>۲</sup>، علیه انگلیس متحد شده بود، لشگری را به فرماندهی عثمان اورلوف<sup>۳</sup> در سال ۱۲۱۵ ق. ۱۸۰۱ م. به خیوه اعزام کرد. (لنزوسکی، ۲۵۳۶: ۲۰) این لشگرکشی در میان استپ‌ها به شکست انجامید و با مرگ نابیوسان تزار، نقشه عملیاتی وی دنبال نشد. از آن پس با شکست ناپلئون، روسیه در میدان رقابت با انگلیس تنها ماند، اما تا پایان جنگ با ایران در قفقاز (۱۲۴۵ ق.) نتوانست برای نفوذ در ترکستان اقدامی به عمل آورد.

از این زمان، روسیه غلبه بر ماوراءالنهر و دشت قباچاق را به عنوان اهرمی جهت تهدید منافع انگلیس در هند در نظر گرفت و انگلستان نیز برای محافظت از منافع خود در هند به این منطقه چشم دوخت. در نتیجه، خان نشین خیوه از نیمه قرن ۱۹ م. به

<sup>۱</sup>. Alexander Paul I

<sup>۲</sup>. Napoléon Bonaparte

<sup>۳</sup>. Ottoman Orlov

عرصه سیاست بین المللی وارد گردید. ( کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۱-۲ ) و هرگونه اقدام غیرمحتاطانه این دو رقیب استعماری در مورد اعمال نفوذ در خیوه، ماوراء النهر و افغانستان می توانست به تحریک رقیب و واکنش تند آن منتهی شود. بنابراین، هر دو طرف (روسیه و انگلیس)، که خیوه را ملک مسلم ایران می دانستند، سعی داشتند تا اهداف استعماری خود در آن نواحی را از طریق دولت ایران پی گیری کنند.

در زمان مأموریت عباس میرزا به خراسان، دولتین روس و انگلیس به فکر القاء برنامه های دراز مدت خود به وی افتادند. به رغم آنکه برخی اسناد حاکی از آن است که دربار روسیه از عباس میرزا خواست بعد از فتح خراسان به خیوه حمله کند (ناطق، ۱۳۵۴: ۶۱ / وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲: ۱۲۹)، به نظر می رسد که روس ها وی را برای حمله به هرات تحریک کرده باشند. در مقابل، دولت انگلیس نیز به مأموران و جاسوسان خود در ایران دستور داد که هر چه سریع تر اهداف و نیات اصلی نایب السلطنه را روشن کرده و تا سر حد امکان او را از این سفر جنگی باز دارند. (ناطق، ۱۳۵۴: ۵۷) به نظر می رسد که هدف انگلیسی ها سوق دادن وی به سوی شمال خراسان و خیوه بود تا با اعاده قدرت ایران از نفوذ روسیه در آن مناطق جلوگیری شود. نایب السلطنه نیز ظاهراً به منظور اغفال آنها در یک گفتگوی خصوصی با کمپبل<sup>۱</sup> فاش کرد که هدف اصلی او خیوه و ترکستان است. (ناطق، ۱۳۵۴: ۶۱) عباس میرزا پس از سرکوبی ترکمن های سرخس در ۱۲۴۸ ق. و گرفتن زهر چشم از اوزبکان خیوه (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۱۶۴) به سوی هرات حرکت کرد. متأسفانه این برنامه با مرگ ناگهانی نایب السلطنه ناتمام ماند و سپاهیان ایرانی از پشت دروازه هرات مراجعت نمودند. این برنامه بعدها توسط محمد شاه ادامه یافت، اما با حمله انگلیس به سواحل جنوبی ایران روبه رو شد و ناچار مراجعت کرد. (خورموجی، ۱۳۶۳: ۲۸-۲۶)

دولت روسیه یک بار دیگر سعی کرد برای تحقق برنامه های خود در شرق و شمال شرقی ایران از دولت قاجار استفاده کند. بنابراین اندکی پیش از لشکرکشی ناموفق به خیوه، در ۱۲۵۵ ق. / ۱۸۳۹ م. از دربار قاجار خواست تا حدود شمالی قلمروی خود را مشخص کند که مورد تعرض روس ها قرار نگیرد. (وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲: ۱۲۹) تعلل دربار قاجار در این باره روسیه را نومید کرد. لذا دولت روس برای نیل به اهداف

<sup>۱</sup>. Sir John Campbell

### روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۱۰۳

خود وارد عمل شد و کوشید از طریق دریای مازندران که پس از عهدنامه ترکمانچای به دریای کاملاً روسی مبدل شده بود، به خیوه نزدیک شود و راه را برای اعمال سلطه بر آن واحه هموار نماید.

برخی منابع دست اندازی روس‌ها به سواحل استرآباد و جزایر آشوراده را مربوط به سال ۱۲۵۳ ق. / ۱۸۳۷ م. در پی درخواست دولت ایران می‌شمارند، (بوهلر، ۱۳۵۷: ۶۶) اما در آرشیو وزارت امور خارجه سندی به تاریخ ۱۲۴۷ ق. / ۱۸۳۱ م. (شش سال پیش از تاریخ مشهور) موجود است که از ورود کشتی‌ها و دریانوردان روسی به آشوراده پرده بر می‌دارد. (وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲: ۹۱) شش سال بعد در سال ۱۲۵۳ ق. اردشیر میرزا حاکم استرآباد تصمیم گرفت پایگاههای دریایی ترکمن‌ها را در جزایر آشوراده، دهانه اترک و چکشلر و همچنین جزیره چلکن (چرکن) تصرف کند، اما چون مطابق عهدنامه ترکمانچای ایران حق کشتیرانی در دریای مازندران را نداشت از سفارت روسیه خواست که یا اجازه دهد استثناً کشتی‌های جنگی ایران در دریا راه افتاده و ترکمن‌ها را سرکوب کند، یا اینکه دو کشتی جنگی در اختیار ایران قرار دهد تا با آنها ترکمن‌ها را سرکوب کنند. (همان: ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۰۶ / گرود کوف، نسخه خطی، گ ۲۲) روسیه این درخواست را استقبال کرد و بند اول را به بهانه مغایرت با عهد نامه رد کرد و بند دوم را که متناسب با اهداف او بود، پذیرفت و بلا درنگ دو فروند کشتی جنگی روس به بهانه کمک به ایرانیان جهت سرکوبی ترکمن‌ها در کنار جزایر آشوراده در دهانه رود قرا سو پهلو گرفتند (همان: ۱۴۴).

روس‌ها پس از انتفای موضوع مأموریت، آنجا را ترک نکردند و بدین ترتیب در آشوراده به احداث ساختمان‌هایی دست زده و آن را آباد نمودند. یک بیمارستان و یک انبار آذوقه ساختند که کالا و مال التجاره از سرحدات ایران خریداری کرده و از آنجا به روسیه می‌فرستادند. به مرور زمان تعداد کشتی‌های جنگی خود را در آنجا افزایش داده و ملوانان ورزیده‌ای را در آنجا به کار گماشتند. (ملگونوف، ۱۳۵۵: ۲۵۷ / بوهلر، ۱۳۵۷: ۶۹-۶۴) به نظر می‌رسد که روسیه از این اقدامات دو هدف داشت: یکی تهدید منافع انگلیس در هند و دیگر ایجاد پایگاهی برای نفوذ به نواحی شرق دریای مازندران و ماوراءالنهر جهت تأمین اهداف استعماری روسیه در آنجا.

با تمهید این مقدمات، روس‌ها تصور می‌کردند که وقت عملیات نهایی علیه خیوه فرا رسیده است و برای نیل به مقصود در سال ۱۲۵۵ ق. ۱۸۳۹ م. کنت پروسکی را

برای تصرف خپوه اعزام داشتند. کنت پروسکی در اواسط زمستان سال ۱۸۳۹م. از اورنبورگ به خپوه عزیمت کرد، اما سپاهیان او از قلت آذوقه و شدت سرما جان سپردند و جز عده قلیلی از آنها برنگشت. (دیدرل، ۱۳۰۸: ۱۷) بدین ترتیب سومین لشگرکشی روس‌ها به خپوه ناکام ماند. این شکست به روس‌ها فهماند که باید برای فتح خپوه اراضی حدّ فاصل را فتح کرد و با الحاق تدریجی این سرزمین‌ها به روسیه، فاصله را با خپوه کاهش داد که رساندن تدارکات و پشتیبانی دچار مشکل نشود. سپس بتدریج به تصرف اراضی مشرق اورنبورگ پرداختند تا در سال ۱۸۴۹م. به دره رود سیحون رسیدند. (دیدرل، ۱۳۰۸: ۱۸ / کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۳-۵)

در نتیجه چنین روندی، روابط فیما بین خان نشین خپوه با دولت مرکزی تحت تأثیر این رقابت سیاسی استعمارگران قرار گرفت. بدین معنی که از این پس نگرش آنها برای اعمال حاکمیت بر ترکمن‌ها تغییر اساسی پیدا کرد و به جای تلاش برای تحقق اهداف خود از طریق لشگرکشی و نیروی نظامی به روابط دیپلماتیک گرایش پیدا کردند. (ظفرنامه خسروی، ۲۱۳ و ۲۰۹-۲۰۱ و ۱۸۹ / سفرنامه بخارا، ۱۳۷۳: ۷۲)

دربار قاجار با اطلاع از نفوذ معنوی و فرهنگی مفتیان اوزبکان بر ترکمن‌ها کوشید تا از طریق روابط دیپلماتیک با دربار بخارا و خپوه آنها را به اطاعت خود درآورد. بنا بر این، روابط دیپلماتیک گسترده‌ای میان ایران و خان‌نشین‌های خپوه و بخارا ایجاد شد. چنانکه در سال ۱۲۵۳ق/۱۸۳۷م. میرزا شفیع را به همراه مستر شیل<sup>۱</sup> نایب سفیر انگلیس در تهران برای بازداشتن آنها از خرید و فروش شیعیان به دربار بخارا اعزام کرد. (وزارت امور خارجه: ۱۱۳) در همین زمان نیز میرزا رضا میزان آقاسی را با همان مأموریت به دربار خپوه فرستاد که علاوه بر آزادی اسیران ایرانی مستقر در خپوه، منع ایلات از تاخت و تاز در خراسان را درخواست نمود. (محمد علی خان غفور، ۱۳۷۳: ۳) وی قریب یک سال در خپوه ماند. با وجود اینکه خان خپوه نیز سفیری به تهران فرستاد و هدایایی را برای محمد شاه ارسال کرد (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۵۷)، اما از حیث حصول به نتیجه سودی نداشت، زیرا در سال ۱۲۵۵ق/۱۸۳۹م. محمد ولی خان بیگلر بیگی برادرزاده آصف الدوله حاکم خراسان را به اسارت گرفته شده و به خپوه منتقل گشت. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۶۵۶)

<sup>۱</sup>. Sheil

## روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۱۰۵

دولت ایران با اعزام سفیری به نام محمد علی خان غفور به همراه تایلور تامسون<sup>۱</sup> و مأموران روسی به دربار خیوه از الله قلی خان، آزادی کلیه اسیران و به ویژه محمد ولی خان را درخواست کرد. خان خیوه، درخواست اخیر را پذیرفت و محمد ولی خان را آزاد نمود. (محمد علی خان غفور، ۱۳۷۳: ۵۴، ۱) گویا پیش از این نیز در همین زمان سفیری دیگر به دربار سلطان منغیت بخارا گسیل داشت که او شرح سفر خود را نگاشت و موضوع سفارت روابط دوستانه بود. (سفر نامه بخارا، ۱۳۷۳: ۱۹-۲۰) نامه‌ای نیز از امیر نصرالله امیر بخارا به محمد شاه در دست است که در سال ۱۲۶۱ ق. / ۱۸۴۴ م. نوشته شده است و از محتوای نامه چنین مستفاد می‌شود که این نامه در پاسخ سفارت حاجی آقا حسن محمد سفیر دولت ایران به نگارش در آمده است. (وزارت امور خارجه: ۱۵۶) با مرگ رحیم قلی خان و جلوس محمد امین خان در سال ۱۲۶۲ ق. / ۱۸۴۶ م. دربار ایران مجدداً میرزا رضا میزان آقاسی را به سفارت خوارزم فرستاد و فوت خان سابق را تسلیت و جلوس او را به وی تبریک گفت. (ریاضی هروی، ۱۳۷۲: ۲۵)

محمدامین خان نیز در ۱۲۶۶ ق. / ۱۸۵۰ م. یکی از درباریان خود موسوم به آتا نیاز محرم را با "چند سراسب و یک بهله قوش طیغون و ذریعه مصادقت بنیان" به دربار قاجار فرستاده و برقراری صلح و تعیین مرزهای فیما بین را درخواست نمود. (هدایت، ۱۳۷۳: ۴۷۲ / سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱۱۸) موافقت با این قضیه، به رسمیت شناختن استقلال خان خیوه را در پی داشت. اما چنانکه گذشت، امیرکبیر به جای موافقت با این درخواست، رضا قلی خان هدایت را فرستاد تا با گوشزد نمودن خطر روسیه، وی را از عصیان علیه دولت مرکزی و مداخله در امور ترکمانان باز دارد و چنانکه شرح مذاکرات هدایت نشان می‌دهد او از بابت تعیین مرزها با خان خیوه هیچ سخنی نگفته است. این امر نیز خود دلیلی دیگر بر آن است که دولت قاجار هنوز امیدوار بود و تلاش می‌کرد تا حاکمیت خود را بر خان نشین اعمال کند.

### نتیجه گیری

پس از یک دوره نابسامانی و آشفتگی سیاسی در ایران و خوارزم، در آغاز سده سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی در هر دو منطقه دو سلسله جدید قاجار و بنی ایناق

---

<sup>۱</sup> Taylor Thompson

روی کار آمدند و یکپارچگی و امنیت را در قلمروی خود برقرار کردند. با توجه به رابطه سنتی ایران و خوارزم طبیعی بود که دولت مرکزی قاجار برای اعمال حاکمیت بر سلسله جدید بنی ایناق اقدام کند، اما مسائل و مشکلات عدیده در قفقاز و دیگر نواحی کشور مانع از این امر شد و لذا از ادامه رسالت سلسله‌های پیشین در اعمال حاکمیت بر خوارزم باز ماند و در اثر این ناتوانی در قبال آنها موضعی انفعالی گرفت.

این امر از یک سو و اقتدار سلسله نوبنیان بنی ایناق از سوی دیگر، موجب شد تا آنها به ادعای حاکمیت بر ترکمن‌های شرق دریای مازندران به مرزهای شمالی ایران در نواحی خراسان و استرآباد دست اندازی و تعرض نمایند. دولت قاجار نیز که قادر نبود آنها را از این روند باز دارد، در آغاز فقط به دفاع در مقابل تهاجمات آنها دل بست. اما مشکلات ناشی از این روند، دولت قاجار را ناچار کرد تا برای مهار این تعرض‌ها، علاوه بر دفاع نظامی به روابط دیپلماتیک و تبادل سفیر نیز دست یازد و در نهایت با قتل خان خیوه در میدان جنگ به سال ۱۲۷۱ق. / ۱۸۵۵م. راه را برای پیشبرد اهداف خود و حتی اعمال نفوذ در خیوه باز کند که مداخلات استعمارگران به ویژه روس‌ها که چشم طمع به این ایالت دوخته بودند، از این کار مانع شد و سرانجام روس‌ها با حمله همه جانبه به آن ایالت در ۱۲۹۰ق. / ۱۸۷۳م. خوانین بنی ایناق را دست نشانده و مطیع خود کردند.

## روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۱۰۷

### منابع و مأخذ

- وزارت امور خارجه (۱۳۷۲) اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی. اداره انتشار اسناد، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا. (۱۳۷۰) **اکسیر التواریخ**، به اهتمام: جمشید کیانفر، تهران: ویسمن.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۷) **تاریخ منتظم ناصری**، جلد ۳، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- بارتولد. (۱۳۵۸) **گزیده مقالات**، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: امیر کبیر.
- باسورث، ادموند کلیفورد. (۱۳۸۱) **سلسله‌های اسلامی جدید**، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بخارایی، شمس. (۱۳۷۷) **تاریخ بخارا و خوقند و کاشغر**، به تصحیح: محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- بخاری، عبدالکریم. (۱۹۷۰) **تاریخ خانان آسیای مرکزی**، چاپ و ترجمه: شارل شفر، آمستردام. بوستانی بخارایی، عبدالعظیم. (۱۳۸۸) **تحفه شاهی**، تصحیح و تحشیه: نادره جلالی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بوهرلر. (۱۳۵۷) **سفرنامه**، به کوشش: م.پ. جکتاجی، [بی نا] لاهیجان.
- جهانگیر میرزا. (۱۳۲۷) **تاریخ نو**، به اهتمام: عباس اقبال، تهران: علی اکبر علمی و شرکاء.
- خاوری شیرازی، فضل الله. (۱۳۸۰) **تاریخ ذوالقرنین**، جلد ۲ و ۱، به تصحیح: ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خورموجی، محمد جعفر. (۱۳۶۳) **حقایق الاخبار**، به تصحیح: حسین خدیو جم، تهران: نشر نی.
- دنبلی، عبدالرزاق. (۱۳۸۳) **مآثر سلطانیه**، تصحیح و تحشیه: غلامحسین زرگری نژاد، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- دیده رل. (۱۳۰۸) **روس و انگلیس در آسیای مرکزی**، تهران: اداره نظام شاهنشاهی.
- رحمتی، محسن. (۱۳۸۷). **"روابط خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران از سقوط صفویه تا مرگ نادرشاه"**، پژوهش نامه تاریخ، سال ۴، شماره ۱۳.
- "روابط و مناسبات خاندان عربشاهی خوارزم با صفویان"**، (۱۳۹۰) پژوهش های تاریخی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال سوم، شماره دوم (پیاپی ۱۰)
- روضه الصفا**، (۱۳۳۹) تهران: خیام- پیروز.

## ۱۰۸ فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س ۱۳، ش ۴۹، زمستان ۱۳۹۰

ریاضی هروی، محمد یوسف. (۱۳۷۲) **عین الوقایع**، به تصحیح: محمد آصف فکرت، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

زکی ولیدی، طغان احمد. (۱۹۴۰) **تورکستان بوکونکی و یاقین ماضیسی**، استانبول: [بی نا].

سامی، عبدالعظیم. (۱۹۶۲) **تاریخ سلاطین منغیتییه**، چاپ و ترجمه: ییپفانوا، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.

سپهر محمد تقی. (۱۳۷۷) **ناسخ التواریخ قاجاریه**، جلد ۳ و ۲ و ۱ به اهتمام: جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

**سفرنامه بخارا**. (۱۳۷۳) به تصحیح: حسین زمانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

**ظفرنامه خسروی**. (۱۳۷۷) به تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: میراث مکتوب.

عبدالدوله، احمد میرزا. (۲۵۳۵) **تاریخ عضدی**، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.

فریزر، جیمز بیلی. (۱۳۶۴) **سفرنامه زمستانی**، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: توس.

(۱۳۷۳). **فهرس التواریخ**، (۱۳۷۳) به تصحیح: عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کاظم زاده، فیروز. (۱۳۷۱) **روس و انگلیس در ایران**، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

کستنکو، کاپیتان اتاماژور. (۱۳۸۳) **شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن**، ترجمه: مادروس داود خانف، به تصحیح: غلامحسین زرگری نژاد، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

گرو، کوف. (خطی) **جنگ در ترکمانیه**، ترجمه: امان اله میرزا، نسخه خطی شماره ۲۷۴۹، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

لنزوسکی، جورج. (۲۵۳۶) **رقابت روسیه و غرب در ایران**، ترجمه: اسماعیل رائین، تهران: جاویدان.

لین پول، استانلی. (۱۳۷۰) **تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر**، ترجمه: صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران.

محمد حکیم خان. (۲۰۰۶) **منتخب التواریخ**، ج ۲، به تصحیح: یایویی کاواهارا - کوئیچی هانه دا، توکیو.



## روابط سیاسی خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران در عهد قاجار ۱۰۹

محمدعلی خان غفور. (۱۳۷۳) روزنامه سفر خوارزم، به تصحیح: محمدحسن کاووسی عراقی و محمد نادر نصیری مقدم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.  
ملگونوف. (۱۳۵۵) سفرنامه استر آباد و مازندران و گیلان، ترجمه: مسعود گلزاری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.  
ناطق، هما. (۱۳۵۴) از ماست که بر ماست، تهران: آگاه.  
وامبری، آرمینیوس. (۱۳۷۴) سیاحت درویشی دروغین در آسیای میانه، ترجمه: فتحعلی خواجه نوریان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.  
هدایت، رضا قلیخان. (۱۳۸۵) سفارت نامه خوارزم، جلد ۱۰، به تصحیح: جمشید کیانفر، تهران: میراث مکتوب.

Allworth Edward. (1994). *central Asia 130 years of Russian dominance*, London.

Ross Denison. (1899). *the heart of Asia*, London.

Munis Shir Muhammad Mirab & Agahi Muhammad Riza Mirab. (1999), *Firdaws al-iqbal*, Translated & Annotaed by Yuri Bregel, Leiden brill.

Stewart.c.e. (1911). *Through persia in disguise*, Newyourk.